

"استر زندگیش را به خطر می اندازد"

هامان فقط یک شخص بد نبود، بلکه بسیار مغرور نیز بود. پادشاه بزرگ ایران زمین، خشایار شاه او را به عنوان دومین سمت قدرتمند پادشاهی انتخاب کرده بود. همه در مقابلش تعظیم کرده و از او تعریف و تمجید می کردند به جز مردخای، پدرخوانده ی ملکه استر. او هرگز در مقابلش تعظیم نمی کرد. هامان از او بسیار عصبانی بود

"هامان: " تو از من اطاعت نمی کنی! چرا در برابرم تعظیم نمی کنی؟"
"مردخای: " برای اینکه من یک یهودیم و تنها در برابر خداوند تعظیم می کنم"

"هامان: " از این کارت پشیمان خواهی شد"
 به هامان عمیقاً توهین شده بود و به همین خاطر در قلبش یک نقشه ی شیطانی کشید

هامان: " من می خواهم او را بکشم. نه تنها او، بلکه همه ی یهودی هایی که در 127 استان ایران زندگی می کنند را"
"خواهم کشت. همه آنها را نابود خواهم کرد"

هامان پیش پادشاه از یهودیان بد گفت، و توانست پادشاه را در این نقشه ی شیطانی و با رشوه های فراوان همراه خود کند. در نتیجه می توانست هر کاری که می خواست را انجام دهد

هامان پیک هایی را بر سریع ترین اسب های خود فرستاد که نامه هایی سر به مهر را برای همه ی شهرها ببرند. این دستور وحشتناک او در همه جا اعلان شد

پیک: " به دستور پادشاه. در روز 13 دسامبر، همه ی یهودی ها، مردان، زنان و کودکان باید کشته شوند. هیچ کس را"
"نزنده نگذارید! همه را نابود کرده و همه ی وسایلشان را بردارید"

این نقشه، ترس و وحشت زیادی ایجاد کرد. آنها گریه کردند و خداوند را صدا نمودند

مردخای یک دادخواست اضطراری به قصر فرستاد. الان، فقط یک نفر بود که می توانست کمک کند، دختر خوانده اش، ملکه استر

"مردخای: " استر، تو باید پیش پادشاه بروی! از او بخواه تا بگذارد ما زنده بمانیم"

استر: " من نمی توانم این کار را انجام دهم. هیچ کس اجازه ندارد پیش پادشاه برود مگر آنکه خودش او را خواسته باشد."
"اگر من بروم، خواهم مرد"

"مردخای: " ساکت نمان! شاید به همین دلیل است که تو ملکه شده ای- به این خاطر که ما را نجات دهی"
"استر: " برایم دعا کن. من نزد پادشاه می روم. اگر که باید هلاک شوم، هلاک می شوم"

درست مانند استر، عیسی هم زندگیش را در خطر انداخت. او آماده بود بمیرد تا ما نجات پیدا کنیم و زندگی همیشگی داشته باشیم

استر زیباترین لباس خود را پوشید. و با استرس زیاد نزدیک اتاق پادشاه شد. پادشاه او را دید که می آید. آیا او را خواهد ... پذیرفت و یا

در نمایش بعدی به شما خواهم گفت

افراد حاضر: راوی، هامان، مردخای Mordecai، استر Esther، پیک